

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه علامه طباطبائی

دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد فلسفه هنر

## چیستی داستان و نسبت آن با زمان از دیدگاه پل ریکور

جواد رضوانی

استاد راهنما

جناب آقای دکتر حسین پاینده

استاد مشاور

جناب آقای دکتر امیر نصیری

## چکیده:

پل ریکور فیلسوف پدیدارشناس فرانسوی که بعدها به هرمنوتیک فلسفی نیز گرایش پیدا کرد، به دنبال کشف ویژگی های ذهن انسان، متوجه نقش روایت ها (داستانی و تاریخی) در زندگی انسان شد. او به این نکته دست یافت که هیچ روایتی عاری از تزیین نیست و روایت هنگامی گویا خواهد بود که بیانگر ویژگی های زمانمند انسان باشد، بنابراین روایت خود بستری را فراهم می آورد که بتوان از طریق آن در مورد زمان به تحقیق پرداخت و ریکور پرداختن به زمان از طریق روایت را بسیار موثرتر از نظریه پردازی فلسفی در باب زمان می داند.

ریکور با بهره گیری از نظریه پیرنگ ارسطویی که استوار به نظریه محاکات وی بود و نیز استفاده از آرای اگوستین و هایدگر در باب زمان به این نکته دست یافت که روایت ها همواره زمانمند هستند و به بهترین نحو بازتاب دهنده زمان ویژه انسانی می باشند. وی سه رمان معاصر یعنی **خانم دلاوی**، **کوه جادو** و نیز **در جستجوی زمان از دست رفته** را برای اثبات فرضیه خود مورد تجزیه و تحلیل قرار داد آثاری که از دیدگاه وی به نحو بارزی بیانگر زمان انسانی و ویژگی های آن هستند.

واژگان کلیدی:

زمان،

روایت (داستان)،

پیرنگ

محاکات

**مقدمه:**

1 .....

**فصل یک: زمان عینی و زمان ذهنی**

- 15 ..... - اهمیت مفهوم زمان در زندگی روزمره
- 18 ..... 1-1 ارسطو
- 22 ..... - مفهوم زمان در بوطیقا
- 25 ..... 1-2 اگوستین
- 29 ..... - سه زمان ذهنی اگوستین
- 1-3 هانری برگسون
- 33 ..... - مفهوم استمرار و اهمیت آن
- 36 ..... - نقش زمان در کنش های انسان

**فصل دوم: زمان و روایت**

- 45 ..... 1-2 تقابل پیرنگ ارسطویی و زمان ذهنی اگوستین
- 52 ..... - مفهوم محاکات
- 58 ..... - مفهوم آغاز، میانه و پایان در روایت
- 64 ..... - تاثرات زمان ذهنی در روایت های معاصر
- 67 ..... 2-2 زمان ذهنی اگوستین و ساحات وجودی دازاین
- 68 ..... - اهمیت زمان در فلسفه هایدگر
- 80 ..... - آگاهی از زمان درونی
- 86 ..... 2-3 نسبت زمان و روایت
- 86 ..... - روایت تاریخی و روایت داستانی
- 94 ..... - اهمیت روایت به عنوان یک از عامترین کنش های انسان برای ادراک زمان
- 99 ..... - مناسبات زمان و روایت

## فصل سوم: بررسی الگوهای روایی در سه رمان معاصر

116	..... نقش پیرنگ در سه رمان معاصر.....
119	..... 3-1 خان دالایی.....
132	..... 3-2 کوه جادو.....
142	..... 3-3 در جستجوی زمان از دست.....
154	..... نتیجه گیری.....
159	..... منابع.....

## مقدمه:

زمان یکی از بنیادی ترین مقولات زندگی بشر است و در جای جای زندگی انسان می توانیم نقش موثر آن را بازیابیم؛ چنانکه بسیاری از امورات زندگی ما با در نظر گرفتن زمان و نیز با زمانبندی انجام می شود. به همین دلیل شناخت زمان کمک بسیاری می کند که بتوانیم حیات ویژه انسان و به تبع آن، ویژگی های ذهن انسان را نیز مورد بررسی قرار دهیم.

پل ریکور<sup>۱</sup> فیلسوف فرانسوی از کسانی بود که به این مقوله توجه بسیاری داشت و با در نظر گرفتن آراء مارتین هایدگر<sup>۲</sup> در باب زمان به دنبال پدیدار<sup>۳</sup>هایی رفت که از طریق آن بتواند نقش زمان را در زندگی انسان مورد بررسی قرار دهد. پل ریکور در سیر تفکر فلسفی خود به مانند بسیاری از پدیدارشناسان که زمان و مکان را در شکل گیری هویت انسان بسیار حائز اهمیت می دانستند، به بررسی و تحلیل زمان پرداخت و از آنجایی که ریکور دغدغه شناخت هویت و نفس انسان را داشت به علم تاویل (هرمنوتیک) روی آورد تا از راه تحلیل متون بتواند خصوصیات ذهن بشر را درک کند.

---

1 - Ricoeur, Paul.(1913-2002)

2 - Heidegger, Martin.( 1889- 1976)

3 - phenomenon

بنابراین ریکور ناچار به زبان به عنوان آنچه که متن<sup>۴</sup> را بوجود می آورد، پرداخت اما او از این نکته غافل نبود که زمانندی<sup>۵</sup> نیز مهمترین ویژگی نفس انسان است. انسان موجودی زمانمند است و به بیان ملموس تر انسان موجودی تاریخمند است و این در زمان بودن او در نحوه استفاده او از زبان تاثیر گذار است پس ریکور برای تاویل متون متوجه روایت شد که در آن زبان و زمانندی در هم آمیخته اند. برای تاویل ناگزیر باید از زبان استفاده کرد یعنی بنیاد هر تاویلی بر زبان است و نیز هر تاویلی ناگزیر در تاریخ یا زمان روی می دهد و مختصر اینکه «هر تاویلی یک روایت است». (یزدانیجو، 2010، 6 ¶)

ریکور از طریق روش های پدیدارشناسی که متأثر از فلسفه هوسرل<sup>۶</sup> بود در پی کشف عمیق ترین تاثرات وجود انسان بود. او بیشتر به پدیدارهایی رجوع کرد که ارتباط زیادی با اراده دارند. بنابراین او

---

<sup>4</sup> - در اینجا منظور از متن تنها متن نوشتاری نیست بلکه متن به معنای وسیع آن مدنظر است یعنی نظامی از نشانه ها که انسان ها بتوانند از طریق آن معنایی را بیان کنند و نیز معنایی را دریافت کنند. به نظر می رسد که زبان کامل ترین و در عین حال کاربردی ترین نظام نشانه هاست. زبان می تواند نوشتاری (نامه، داستان، شعر، حماسه و ... که نوشته شده اند)، گفتاری (هر آن چیزی که به طور شفاهی بیان می کنیم مثل تعریف کردن یک واقعه برای کسی)، تصویری (نقاشی، آثار گرافیکی و ...)، نمایشی (تئاتر، پانتومیم، رقص) باشد. البته از یاد نباید برد که موسیقی را نیز می توان نظامی از نشانه های صوتی در نظر گرفت که می تواند معنایی غیر گزاره ای را منتقل کند مثل حالتی که از دیدن حرکات موزون مناطق بومی به ما منتقل می شود. در بسیاری از رشته های هنری معنا یا حالتی که ما از آن اثر درک می کنیم عموماً در قالب گزاره های معنادار در نمی آیند بلکه بیشتر همانند تجربه ای هستند که بر ما اثرگذار هستند اما نمی توانیم آن را بیان کنیم.

<sup>5</sup> - temporality

<sup>6</sup> - Husserl, Edmund.(1859- 1938)

از تحلیل های اخلاقی هوسرل که موریس مورلوپونتی نیز سعی داشت از آن طریق، دریافت های حسی و نیز عقلی انسان را کشف کند، رجوع کرد.

ریکور با نشان دادن چگونگی تاثیر فاکتورهای غیرارادی از طریق بدن و محیط بر روی عواطف و شخصیت انسان، این مطلب را پیش می کشد که اراده نیز بسیار متأثر از این فاکتورهای غیرارادی است. ریکور بسیاری از تاثرات انسان را که در شخصیت او تاثیر می گذارند در جهانی جستجو می کند که به آن جهان پیشاپیکربندی می گوید جهانی که تمام تجربیات انسان در آن شکل می گیرد اما تا هنگامی که انسان آنها را روایت نکند یا به عبارت دیگر آنها را پیکربندی نکند این جهان چیزی جز تجربیات از هم گسیخته نخواهد بود و انسان برای فهم این جهان برای خویشتن و دیگران به ناچار آن را روایت می کند که این مرحله ایست که ریکور بدان بازپیکربندی می گوید.

ریکور نقش زبان را به عنوان یک محور بنیادی در شاکله بندی تجارب انسان و نیز ادراک<sup>۷</sup> انسان از هستی در نظر داشت و از آنجایی که وی همچون هایدگر به این نکته مهم اعتقاد داشت که هستی انسان هستی زمانمند است، زبان را به عنوان یکی از عام ترین کنش های بشر نیز از این امر مستثنی نمی دانست. بنابراین او بیش از هر چیز متوجه روایت ها شد که اساس آن زبان است و از طرفی زمانمند بودن را به عنوان یک ویژگی ذاتی در خود دارد.

روایت یک ویژگی بسیار مهم برای ریکور داشت و آن این بود که وی برای بررسی زمان به ورطه مباحث انتزاعی فلسفی نیفتاد و روایت به عنوان یک بستر انضمامی که از زندگی زیسته شده انسان نشئت می گیرد توانست جوانب بهتری را در ادراکات زمانمند بشر و به تبع آن، خود زمان نشان دهد.

---

7 - Perception



ریکور پیش از اینکه به بررسی زمان در روایت‌ها بپردازد، همواره با سوال بنیادی روبرو می‌شود که ناظر به چیستی و فلسفه وجودی زمان است و آن این است که زمان چیست؟ و در تحلیل و بررسی دقیق‌تر به پرسش بنیادین دیگری می‌رسد مبنی بر اینکه: آیا زمان وجود دارد؟

ریکور در آغاز کتاب مهم خود یعنی *زمان و روایت* بر این نکته اذعان دارد که با تعاریف تجربیدی و انتزاعی از زمان هرگز نمی‌توان به پاسخ قانع‌کننده‌ای در باب زمان دست یافت و تنها از طریق روایت‌ها می‌توان در مورد زمان به تحقیق پرداخت. ریکور معتقد است که روایت‌ها بیانگر زمان انسانی هستند، زمانی که در چارچوب یک طرح کلی (پیرنگ) بازنمایی می‌شود و این زمان بسیار متفاوت‌تر و بنیادی‌تر از زمان عینی است که منشاء آن حرکت اجسام و نیز روز و شب می‌باشد.

ریکور با در نظر گرفتن زمان انسانی که تنها در روایت خود را آشکار می‌کند، نتیجه می‌گیرد که اساساً ادراک انسان از زمان باعث شکل‌گیری روایت می‌شود چرا که اگر انسان ادراکی از زمان نمی‌داشت هیچگاه نمی‌توانست روایتگری کند و روایت بدون زمانمندی هیچگاه قابل درک نخواهد بود. البته این مورد در سرتاسر زندگی انسان نمود دارد چراکه انسان سعی می‌کند بر اساس نظم دادن به تجارب خویشتن و به دست آوردن مجموعه‌ای مداوم و معنادار از کنش‌ها در زندگی خود، هویت خود را به دست آورد.<sup>8</sup>

---

<sup>8</sup> - باختین می‌گوید: زندگی باید براساس مجموعه‌ی مداومی از کنش‌های واحد سنجیده شود و هر کنش و یا رخدادی باید براساس مضمون خود به عنوان یک «داده تجربی و محسوس» درک شود و این بدین معنا نیست که هستی انسان به موازات جریان مستمر و آشوبناک رخدادها و محسوسات پیش می‌رود بلکه ما در پی آن هستیم که هستی خود را در غالبی نمادین و شناختی و به شیوه‌ای هماهنگ یا (architectonic)، سازمان دهیم و به آن مفهومی فراگیر دهیم.

گاردینر، مایکل. «تخیل معمولی باختین»، ترجمه یوسف اباذری. ارغنون، شماره 20. 1381.

انسان در ساده ترین حالت تفاوتی بین گذشته، حال و آینده را ادراک می کند و اگر چنین ادراکی وجود نمی داشت، تجارب او غالباً از هم گسیخته و مغشوش می شد و در روایت کردن و بازگویی تجارب خود دچار پراکندگی و ابهام می شد. بنابراین زمان باعث بوجود آمدن روایت می شود و از دل چگونگی ادراکات زمان است که الگوهای روایی باعث تحول می شوند و این همان مفروض اساسی و فرضیه اصلی تحقیق حاضر است که در تلاش هستیم با توجه با آرای ریکور برای پاسخ گفتن به پرسش بنیادین خود یعنی بررسی چیستی روایت (داستانی و تاریخی) و بررسی چیستی و چرایی مناسبات و چگونگی مناسبات میان زمان و روایت بدان پردازیم.

البته در تحلیل دیدگاه ها و مواضع ریکور باید این نکته را مد نظر داشت که خود تا چه پایه توانست در این کار موفق شود و آیا بررسی نظریه زمان در اعترافات اگوستین و نیز پرداختن به آرای ارسطو در کتاب بوطیقا، یعنی دو کتاب از دو سنت بزرگ غرب؛ سنت مسیحیت قرون میانه و نیز سنت هلنی یونان باستان و نیز بررسی رمان های معاصر توانست او را در این مسیر یاری دهد؟

ریکور برای نیل به این هدف، متون روایی را مورد مذاقه قرار داد تا از تحلیل آنها بتواند، حیات ویژه انسان را بهتر بشناسد؛ هر چند خود او معتقد بود که انتظار ندارد این کار وی منجر به یک کشف جدید شود. به همین دلیل او بوطیقای ارسطو را که از مهمترین متون در باب شناخت روایت است مورد بررسی قرار می دهد.

ارسطو معتقد به این است که روایت تقلید از کنش است (ارسطو، 121، 1387) و از این طریق اساس نظریه خود را بر محاکات قرار می دهد اما محاکاتی که تقلید صرف از واقعیت نیست بلکه انسان از طریق قرار دادن کنش ها و تجارب خود در یک چارچوب کلی، به کنش ها و تجارب خود معنا و

مفهوم می بخشد و این همان چیزی است که از آن به عنوان پیرنگ یا طرح یاد می کند و ریکور نیز معتقد است که اساس روایت بر مبنای پیرنگ است چرا که از طریق آن انسان می تواند تجارب از هم گسیخته خود در گذر زمان را قابل فهم کند و به گونه ای زمان خاص انسانی را بوجود آورد؛ زمانی که تنها در روایت وجود دارد. بنابراین در نظریه ارسطویی، گویی معضل ادراک زمان به گونه ای از طریق غلبه هماهنگی که از طریق پیرنگ بوجود می آید بر ناهماهنگی ادراک زمان که در زندگی هر روزه وجود دارد پوشش داده می شود.

اما ریکور پیش از اینکه به بررسی بوپتیقای ارسطو بپردازد با بیان دیدگاه اگوستین در باب ادراک زمان و مسئله بود و نبود زمان، معضل ادراک زمان را برجسته می کند. اگوستین ادراک انسان را در باب زمان را در تضاد با مفهوم ابدیت خداوند قرار می دهد و معتقد است انسان تنها از طریق توجه در یک لحظه می تواند به یکی از سه زمان حال چیزهای گذشته، حال چیزهای حال و حال چیزهای آینده التفات داشته باشد یعنی ادراک انسان از زمان، دیالکتیک توجه یا التفات بین سه زمان گذشته و حال و آینده است و از این طریق به ناهماهنگی تجارب انسان در گذر زمان دامن می زند. ( Ricoeur, 1990, p100)

ریکور با قرار دادن دیدگاه اگوستین و ارسطو مقابل هم، می خواهد به این نتیجه برسد که معضل زمان را تنها از طریق روایت می توان مورد بررسی قرار داد چرا که روایت به بهترین شکل بازتاب دهنده زمان است. زمانی که در قالب آرزوها، یاس ها، امید و ... و نیز دیگر کنش های انسان خود را بروز می دهد. بدون شک هیچ کدام از کنش های انسان بدون در نظر گرفتن زمان هیچ معنایی نخواهند داشت و بالعکس زمان نیز بدون در نظر گرفتن کنش ها و احساسات، تبدیل به شکلی انتزاعی و

تجربیدی خواهد بود و شناخت ادراک زمان در بستری انتزاعی، نمی تواند کمکی به ادراک انسان در باب زمان کند. هایدگر به درستی بیان کرده است که هستی انسان، هستی در زمان است که آینده و به تبع آن مرگ، تاثیر بسیار زیادی در نحوه شکل گیری کنش های انسان دارند. پس هنگامی که هستی انسان، هستی در زمان است پس به ناگزیر، روایت های او نیز هرگز نمی تواند بدون زمانمندی باشد و از آنجایی که پل ریکور خود به این نکته مهم اذعان داشت که روایتها همواره در زندگی بشر وجود دارند پس آنها می توانند بستر مناسبی برای شناخت زمان به عنوان یکی از مهمترین ادراکات انسان باشند.

همانطور که ذکر شد ریکور برای بررسی زمان از بستر انضمامی روایت بهره گرفت و برای بررسی زمان در متون روایی، از سه رمان معاصر که از دیدگاه وی نقش زمان را بسیار برجسته کرده اند استفاده می کند: *خانم دلاوی* اثر ویرجینیا ولف، *کوه جادو* اثر توماس مان و *در جستجوی زمان از دست رفته* اثر بزرگ مارسل پروست.

در هر سه رمان زمان ویژه انسانی با خصوصیت های خاص آن در مقابل زمان عینی و گاهنامه ای قرار می گیرد. در هر سه رمان، زمان انسانی به وجه بسیار جالبی در تضاد بین دو نوع زمان فانی و زمان نامحدود قرار می گیرد. زمان فانی که ناشی از زندگی بیولوژیکی انسان و نیز زمان نامحدود که با شناخت انسان از تاریخ، ابدیت، و نیز مهمتر از همه مرگ، خود را آشکار می کند. در واقع هستی انسان همیشه در یک وضعیت نامتناسب قرار می گیرد که ریکور تاثیر آن را بر اراده انسان موثر می داند،

هستی ای که به گونه ای بین محدودیت و بی نهایت قرار می گیرد.<sup>9</sup> ریکور این مورد را در بررسی سه رمان معاصر بیان می کند.

بررسی زمان در داستان موضوعی است که بیشتر در حوزه نظریه های ادبی مطرح می شود و این مورد بیشتر به چگونگی کارکرد زمان در شکل گیری داستان می پردازد. از مهمترین کسانی که به این موضوع نظر داشتند، در دوره باستان می توان از ارسطو و در دوره معاصر از کسانی چون فورستر<sup>10</sup>، والتر بنیامین<sup>11</sup> و نیز بعضی از ساختارگرایان همچون ژرار ژنت<sup>12</sup> را نام برد.

---

9- ریکور خود معتقد به نوعی هستی شناسی بود که در درون خود دارای تناسب نیست و در این هستی شناسی سه سطح را بیان می کند: دانش، کنش و احساس که اینها از طرفی به محدودیت میل دارند و نیز از طرفی میل به نامحدود بودن دارند. به طور مثال در سطح دانش ما می خواهیم یک موضوع را به طور خاص فهم کنیم اما برای فهم یک موضوع یا شیء خاص به ناگزیر آن را درون مقولات عام قرار می دهیم؛ یعنی ما می خواهیم شیء را به طور محدود درک کنیم اما آن را درون مقولاتی قرار می دهیم که میل به نامحدود بودن دارد. در سطح کنش نیز به همین شکل است چرا که کنش تا حدود زیادی به اخلاق منجر خواهد شد که آن نیز به گونه ای بین محدودیت که همان به دست آوردن هویت و تشخیص است و نیز نامحدودیت که همان آرزوهای نامحدود انسان است قرار می گیرد. و در مرتبه احساس بدین شکل است که انسان از قرارگرفتن در موقعیت های آشنا خرسند می شود اما از طرفی خویشتن او همیشه به سوی تجربه های احساسی گسترده ای باز است. Gutting. Gaty.(2001), *French philosophy in the twentieth century*. United kingdom: cambridge, 2001, p 366)

<sup>10</sup> - Forster. E.M.

<sup>11</sup> - Benjamin. Walter(1892- 1940)

<sup>12</sup> - Genette. Gerard (1930)

اما آنچه که در این تحقیق مورد بررسی قرار می‌گیرد تا حدود زیادی متفاوت از آن چیزی است که قبلاً انجام شده است. این تحقیق به دنبال این موضوع نیست که نقش زمان را تنها به عنوان یکی از عناصر شکل‌گیری داستان دنبال کند بلکه این تحقیق در ابتدا به دنبال این است که نشان دهد نظریه پردازی فلسفی در باب زمان نمی‌تواند کمکی به شناخت انسان از زمان کند و تنها روایت است که به عنوان یک بستر انضمامی می‌تواند ما را در شناخت زمان یاری کند چرا که هیچ روایتی نمی‌تواند بدون ادراک انسان از زمان شکل بگیرد.

روایت به طور مستقیم با ادراک انسان از هستی گره خورده است. انسان برای فهم هستی و هر تجربه‌ای که در زندگی‌اش روی می‌دهد و نیز برای انتقال این تجارب به دیگران از روایت استفاده می‌کند. انسان از طریق زبان، جهانی را که در آن زندگی می‌کند را مورد دلالت قرار می‌دهد اما در مرتبه‌ای دیگر یعنی از طریق روایتها، می‌تواند به تجارب خود در جهان، معنا و مفهوم ببخشد و نیز از این طریق به خویشتن خود تمایز و هویت ببخشد، خویشتنی که اگر در غالب روایت بیان نشود، هویت و تشخیص نخواهد داشت.

ریکور با قرار دادن دیدگاه اگوستین و ارسطو مقابل هم، می‌خواهد به این نتیجه برسد که معضل زمان را تنها از طریق روایت می‌توان مورد بررسی قرار داد چرا که روایت به بهترین شکل بازتاب دهنده زمان است. زمانی که در غالب آرزوها، یاس‌ها، امید و ... و نیز دیگر کنش‌های انسان خود را بروز می‌دهد.

مورد مهم دیگری که به نظر می‌رسد تا حدود زیادی به یک ابداع شبیه باشد، استفاده از ادبیات برای پاسخگویی به یک معضل فلسفی است. اما در اینجا باید بیان کرد که بررسی زمان و نسبتی که

داستان با زمان دارد، تا حدود زیادی یک مبحث فلسفی است، چرا که از این طریق می‌خواهد هویت زمان و یا معضل بود و نبود زمان را حل کند.

البته هنگامی که بحث به چگونگی کارکرد زمان در روایت داستانی کشیده می‌شود مبحثی که نزد بسیاری از ساختارگرایان خصوصا ژرار ژنت نیز بیان شد، ممکن است بحث تا حدودی به حوزه تئوری و نظریه‌های ادبی نزدیک شود. اما آنچه که در این تحقیق مورد بررسی قرار می‌گیرد این است که از ادبیات و به طور خاص داستان و رمان برای شناخت ادراک زمان نزد انسان استفاده می‌شود و می‌خواهد این نکته را نشان دهد که هرگاه ادراک زمان نزد انسان دگرگون شود الگوهای روایی نیز دچار تحول و دگرگونی می‌شوند.

به طور دقیق‌تر، این روایتها هستند که به بهترین نحو، بازتاب دهنده ادراک انسان از زمان هستند، چرا که روایتها، به طور گسترده‌ای وابسته به زمان هستند و نمی‌توان روایتی را عاری از تزمان، فرض کرد چرا که در آن صورت روایتها هیچگاه قابل فهم نخواهند بود.

این موضوع از دو سو بسیار حائز اهمیت می‌باشد؛ چرا که از یک سو یک موضوع مبهم و مهم فلسفی را مورد بررسی قرار می‌دهد و از سویی دیگر به چگونگی آفرینش آثار ادبی در نسبت با زمان می‌پردازد. اما آنچه که باعث می‌شود این بررسی وجه خاصی به خود بگیرد این است که چگونه یک متن ادبی که حاصل تخیل انسان است می‌تواند دربردارنده مفاهیمی باشد که در متون فلسفی بدان پرداخته می‌شود. آیا متن فلسفی و ادبی می‌توانند با هم همپوشانی داشته باشند، چیزی که در تاریخ تفکر بشر به غیر از دوره معاصر، امری است نادر و کمیاب.

اولین برخورد مهم فلسفه و ادبیات که به گونه ای ادبیات را مورد انتقاد قرار می داد در کتاب جمهوری افلاطون بود و بعد از وی ارسطو نه از دیدگاه فلسفی بلکه از دیدگاه ادبی به موضوع شعر و تراژدی پرداخت. بعدها فلاسفه دیگری با سبکی تا حدودی ادبی به نگارش متون فلسفی پرداختند که از بهترین آنها می توان شوپنهاور<sup>۱۳</sup> و نیچه<sup>۱۴</sup> را نام برد و بعدها این ژان پل سارتر<sup>۱۵</sup> بود که با نگارش آثار ادبی، بسیاری از مفاهیم مهم اگزیستانسیالیستی را بازتاب می داد.

اما آنچه که ریکور انجام می دهد نوشتن متون فلسفی با سبک و سیاقی ادبی نیست بلکه برای وی از لحاظ موضوعی، این تلاقی به گونه ای اجتناب ناپذیر بود. چنانکه والتر بنیامین نیز بسیار به حوزه ادبیات توجه کرد و بویژه به بررسی نقش داستان ها در حیات انسان پرداخت.

موضوع زمان این بار به جای اینکه از طریق تئوریهای پیچیده فلسفی و مابعدالطبیعی مورد بررسی قرار گیرد، در دامان ادراکات هرروزه انسان که روایت شدنی و توصیف شدنی هستند، بیان می شود. این کار ریکور بسیار تازگی دارد و پیش از او کسی به چنین ابتکاری دست نیافته بود. هرچند که او خود اظهار می دارد که در پی این نیست که به یک جواب قطعی برسد اما این راه را بسیار موثرتر از آن می داند که دوباره به ورطه مباحث بی پایان فلسفه در مبحث مبهم زمان بیفتد. پس این خود نشان می دهد که این مسیر چقدر این قابلیت را دارد که دوباره بدان پرداخته شود تا باب مباحث و نظریات دیگری هم در حوزه ادراکات انسان از زمان و بطور عامتر ادراکات انسان از هستی به رویمان گشوده شود.

---

<sup>13</sup> - Schopenhauer, Arthur ( 1788- 1860)

<sup>14</sup> - Nietzsche, Friedrich Wilhelm(1844-1900)

<sup>15</sup> - Sartre, Jean-Paul( 1905-1980)



در این تحقیق تا حدود زیادی همان مسیری پیگیری می شود که ریکور مد نظر داشت. در فصل یک با بیان زمان عینی در آرای ارسطو، نارسایی این نوع دیدگاه که شناخت زمان را با تکیه بر حرکت اجسام و کائنات پیگیری می کند در مقابل با زمان ذهنی نشان داده خواهد شد؛ مباحثی که به طور گسترده ای در آرای اگوستین و برگسون مطرح شده است. اما به گونه ای این نکته هنوز مشخص می ماند که معضل زمان نه تنها حل نشده است بلکه مشخص می شود که زبان فلسفه هرگز نمی تواند مفهوم گسترده ای چون زمان را که در سرتاسر زندگی انسان خود را به وجوه گوناگون نشان می دهد، در برگیرد و آرای این فلاسفه گرچه مسائل بسیاری را در ادراک زمان مطرح می کنند، اما زمان همچنان خود را همچون یک معما نشان می دهد و آرای این فلاسفه همچون بانی برای شناخت بهتر زمان انسانی است که ریکور قصد داشت از طریق بازخوانی متون روایی به آن بپردازد. بنابراین در فصل دوم فرضیه اصلی ریکور پیگیری می شود و آن بررسی زمان در یک بستر انضمامی، یعنی روایت است.

در ابتدای این فصل، تقابل نظریه پیرنگ ارسطویی به عنوان هماهنگ کننده تجارب ناهمسان بشر و نیز زمان ذهنی اگوستین به عنوان تجارب ناهمسان بشر مورد بررسی قرار می گیرد تا این نکته آشکار شود که روایت گرچه نمی تواند پاسخ قاطعی به چیستی زمان باشد اما امکانی را فراهم می کند تا بتوانیم به این نکته پی ببریم که انسان چگونه تجارب ناهمسان خود در گذر زمان را درون یک کل و چارچوب هماهنگ و معنادار قرار می دهد در حالی که ادراک انسان از زمان همانطور که اگوستین بیان می کند چیزی جز پراکندگی ذهن در گذشته و حال و آینده نیست.

در قسمت دیگری از فصل دوم مقایسه ای بین آنچه که آگوستین از ادراک زمان بیان کرده بود با آرای مارتین هایدگر در باب زمان انجام می شود. هدف از این مقایسه نشان دادن شباهت آرای این دو متفکر در باب زمان است هرچند، هریک از آنها در تحلیل خود نقاطی را برجسته کرده اند که در آرای دیگری چندان محل تحقیق نبوده است. در ثانی با بیان آرای هایدگر به این نکته مهم دست پیدا می کنیم که هستی انسان همواره زمانمند است و ریکور از این آرا استفاده بسیاری در پژوهش خود می کند و با در نظر گرفتن هستی زمانمند انسان که مشتمل بر سه ساحت وجودی اوست، به بررسی بهتری در باب نسبت زمان و روایت می پردازد.

در قسمت آخر از فصل دوم به طور مبسوطی به نظریات ریکور پرداخته می شود تا نشانگر این باشد که ریکور تا چه اندازه توانست فرضیه خود را پیش ببرد. البته همانطور که ذکر شد این تحقیق هیچگاه به دنبال جواب قاطعی برای شناخت زمان نیست و این مهم را ریکور نیز بدان اذعان داشت اما آنچه که در پایان این فصل بدان دست می یابیم گونه ای مکاشفه را به همراه دارد و این مورد مهم را نشان می دهد که روایتها تا چه حد زمانمند هستند و زمانمند بودن از ویژگی های مهم روایت می باشد.

در فصل سوم به بررسی سه رمان معاصر پرداخته می شود. این سه رمان همان آثاری هستند که ریکور در مجلد دوم کتاب مهم خود *زمان و روایت* بدانها پرداخته بود. این سه رمان یعنی *خانم دالوی، کوه جادو و در جستجوی زمان از دست رفته* به اعتقاد ریکور به نحو بارزی نشانگر زمان انسانی هستند در این سه رمان، زمان نه تنها به عنوان عنصر تشکیل دهنده روایت، بل خود به گونه ای درونمایه این سه رمان را تشکیل می دهد. برای بررسی این سه رمان در بعضی موارد مستقیماً از آرای

ریکور بهره گرفته شده است اما در مواردی دیگر با تاثیر از آرای وی مواردی دیگری برای هر چه بهتر نشان دادن بازتاب زمان در روایت مطرح شده است که در آرای ریکور بدان پرداخته نشده بود.

به طور کل در این تحقیق علاوه بر مسیری که ریکور در تحقیق خود دنبال کرده بود مواردی به عنوان درک بهتر مطالب بیان شد که آن پرداختن به زمان عینی از دیدگاه ارسطو و نیز پرداختن به آرای برگسون<sup>16</sup> در باب زمان ذهنی در فصل یک بود که در تحلیل رمان *در جستجوی زمان از دست رفته* بسیار مفید بود. در فصل دوم نیز مقایسه بین آرای هایدگر و اگوستین نیز به عنوان درک بهتر زمانمند بودن هستی انسان مطرح شد و نیز پی بردن به ساختار مشابهی که این دو متفکر در باب ادراک انسان از زمان بدان دست یافته بودند. در فصل سوم که به بررسی سه رمان پرداخته شد مواردی را که به نظر می آمد که می توانند تحلیل بهتری از این متون ارائه دهند نیز اضافه شده است.

---

<sup>16</sup> - Bergson, Henri(1859-1941)

## فصل یک: زمان عینی و زمان ذهنی

### الف: اهمیت موضوع زمان در زندگی روزمره

مفهوم زمان به عنوان یکی از مهمترین مباحث فلسفی، پژوهش‌ها و تحقیقات زیادی را نزد بسیاری از متفکران موجب شده است. بدون شک یکی از دلایل آن این است که مفهوم زمان همیشه به عنوان امری ملموس و مسلم در نظر گرفته نمی‌شود و نیز منشاء زمان، همیشه یکسان نبوده است.

در واقع همین اختلاف نگرش‌ها نسبت به زمان، دو دیدگاه عمده را به وجود آورده است:

دیدگاه اول که زمان را عینی و بیرونی می‌پندارند و از مهمترین آنها می‌توان ارسطو و بعضی از